

## تحلیل گفتمان روابط قدرت بین کنشگران در داستان‌های تألیف‌شده برای کودکان ایرانی به زبان فارسی با رویکرد شناختی

معصومه خیرآبادی \*

فردوس آقاگل‌زاده \*\*

ارسلان گلفام \*\*\*

عالیه کرد زعفرانلو \*\*\*\*

### چکیده

در بیشتر موقعیت‌های ارتباطی، قدرت کنشگران بر کنش‌های زبانی تأثیر می‌گذارد و گفت‌وگویی را شکل می‌دهد که نشان‌دهنده‌ی فرادستی یا فرودستی طرفین گفت‌وگو است. روابط قدرت در داستان‌های کودکان نیز مانند هر گفتمان دیگری برقرار است و چگونگی تعاملات شخصیت‌های داستانی را تعیین می‌کند. این پژوهش بر آن است تا انواع این روابط و اهداف گفتمانی آن‌ها را در متون داستانی کودکان شناسایی کند تا الگوهای ذهنی مرتبط با روابط قدرت را که در تولید این متون ایفای نقش کرده‌اند، مشخص کند. برای دستیابی به این هدف، راهبردهای زبانی متأثر از روابط قدرت بین

---

\* دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تربیت مدرس تهران kheirabadi.m@gmail.com  
(نویسنده‌ی مسئول)

\*\* استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تربیت مدرس تهران aghagolz@modare.ac.ir

\*\*\* دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تربیت مدرس تهران golfamar@modares.ac.ir

\*\*\*\* دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تربیت مدرس تهران acord@modare.ac.ir

کنشگران در چارچوب تحلیل گفتمان اجتماعی شناختی وندایک (۲۰۰۰) و نظریه‌ی الگوهای ذهنی تحلیل شده است. روش تحقیق، توصیفی تحلیلی و شیوه‌ی گردآوری داده‌ها به این گونه بوده که پیکره‌ای متشکل از صد داستان چاپ‌شده‌ی ناشران کتاب کودکان در گروه‌های سنی «الف»، «ب» و «ج» مطالعه شده است. از این پیکره، سی داستان به روش هدفمند انتخاب و روابط قدرت بین شخصیت‌ها تحلیل گردیده است. براساس نتایج، کلان‌ساختاری که تولید متون بر مبنای آن شکل گرفته، سلطه‌گری را همواره محکوم به شکست نشان داده است. به عبارت دیگر، الگوی ذهنی به کاررفته در تولید متون داستانی برای کودکان ایرانی به زبان فارسی از کلیشه‌ی روابط قدرت مسطح، همبستگی و برابری بین کنشگران پیروی کرده و روابط فرادست، فرودست را به حاشیه رانده است. این کلیشه، دیدگاه اجتماعی فارسی‌زبانان را به صاحبان قدرت می‌نماید. برنامه‌ریزان آموزشی، نویسندگان، مترجمان و ویراستاران حوزه‌ی کتاب کودک می‌توانند از نتایج این تحقیق استفاده کنند.

**واژه‌های کلیدی:** الگوهای ذهنی، تحلیل گفتمان انتقادی، داستان کودکان، زبان‌شناسی شناختی، قدرت.

#### ۱. مقدمه

داستان‌ها برای مخاطبانی در سنین مختلف نقل یا نوشته می‌شوند که به لحاظ شناختی با یکدیگر متفاوت هستند. تألیف داستان کودک متأثر از محدودیت‌های شناختی کودکان و اهداف تربیتی است. کودکان از طریق مواجهه با داستان از دنیای پیرامون خود آگاه می‌شوند و شناخت آن‌ها از مناسبات و روابط اجتماعی افزایش می‌یابد. متون داستانی بر پایه الگوهای ذهنی نویسندگان تولید می‌شوند و الگوهای ارائه‌شده در داستان می‌تواند در شکل‌دهی هویت فردی، اجتماعی و فرهنگی مخاطبان نقش داشته باشد. از این رو، عناصر داستانی؛ اعم از شخصیت‌ها، رویدادها و فضای داستان می‌توانند بر رفتار کودکان تأثیرگذار باشند. «قدرت» از مفاهیم مطرح در تعاملات انسانی است و احتمال دارد در داستان‌های کودکان نیز بازتاب داده شود؛ به عبارت دیگر، این احتمال وجود دارد که کنش‌های کلامی شخصیت‌های داستانی از روابط قدرت تأثیر بپذیرند و تحت تأثیر

الگوهای ذهنی نویسندگان قرار بگیرند. تحقیق درباره‌ی چگونگی بازتاب این مفهوم می‌تواند الگوهای ذهنی و اهداف گفتمانی را که مبنای تولید متون داستانی بوده‌اند، نشان دهد. مسئله‌ی تحقیق حاضر، چگونگی بازتاب روابط قدرت بین شخصیت‌ها و اهداف گفتمانی آن‌ها در داستان‌های تألیف‌شده برای کودکان فارسی‌زبان ایرانی است.

تصور می‌شود در داستان‌های کودکان نیز مانند هر گفتمان دیگری سلسله‌مراتب قدرت بر کنش‌های کلامی بین شخصیت‌های داستانی تأثیرگذار باشد. به عبارت دیگر، در موقعیت‌های ارتباطی بین شخصیت‌های داستانی روابط سلسله‌مراتب دارد. با وجود این، سلسله‌مراتب قدرت به گونه‌ای سازمان‌دهی می‌شوند که اهداف تربیتی حاکم بر جامعه فارسی‌زبانان را برآورده کنند.

این تحقیق در پی پاسخگویی به دو پرسش است: ۱. روابط قدرت بین شخصیت‌های داستانی که برای کودکان فارسی‌زبان دبستانی نوشته شده و بر کنش‌های کلامی آن‌ها تأثیرگذار بوده است، از چه نوع است؟ و ۲. این روابط بر مبنای کدام کلان‌ساختارها سازمان‌دهی شده‌اند؟

برای سنجیدن فرضیه‌ها، الگوهای ذهنی ایجادشده در سی داستان کودکانه‌ی تألیفی به زبان فارسی بر مبنای اصول نظری تحلیل گفتمان انتقادی در رویکرد اجتماعی‌شناختی ون‌دایک تحلیل می‌شود.

## ۲. پیشینه‌ی پژوهش

تأثیر روابط قدرت بر زبان و انواع گفتمان‌ها را صاحب‌نظرانی همچون فوکو<sup>۱</sup> (۱۹۸۰)، فاولر<sup>۲</sup> (۱۹۸۵)، وداک<sup>۳</sup> (۱۹۸۹)، لیکاف<sup>۴</sup> (۱۹۹۰)، فرکلاف<sup>۵</sup> (۱۹۹۵)، لاک<sup>۶</sup> (۲۰۰۱)،

<sup>1</sup> Foucault, M.

<sup>2</sup> Fowler, R.

<sup>3</sup> Wodak, R.

<sup>4</sup> Lakoff, R.

<sup>5</sup> Faiclough, N.

<sup>6</sup> Locke, T.

(۲۰۰۴)، ون‌دایک<sup>۱</sup> (۱۹۹۶، ۲۰۰۸) و هارت<sup>۲</sup> (۲۰۱۰) بررسی کرده‌اند. از جمله تحقیقات خارجی که مفهوم قدرت را در گفتمان داستانی کودکان بررسی کرده، مقاله لیهتونن<sup>۳</sup> (۲۰۰۷) است. در این مقاله، تأثیر مؤلفه‌ی جنسیت بر روابط قدرت نابرابر در داستان‌های تخیلی کودکان بررسی شده است. نویسنده، جنسیت را از دو بعد اجتماعی و فردی، ساختارمند و بر سایر جنبه‌های شخصیت (همچون قومیت، سن، طبقه‌ی اجتماعی و روابط قدرت) و در نهایت بر گفتمان تأثیرگذار می‌داند. نیر و تالیف<sup>۴</sup> (۲۰۱۰) نیز انتخاب واژه‌ها و ساختارهای نشانگر جنسیت در ادبیات کودکان مالزیایی را بررسی کرده‌اند. آن‌ها از دیدگاه زبان‌شناسی، ظهور پنهان و آشکار جنسیت را در ادبیات کودکان مالزیایی بررسی کرده و نقش زبان در پیام‌های مربوط به هویت جنسیتی و روابط قدرت بین زنان و مردان را در ادبیات کودکان واکاوی کرده‌اند. نتایج حاکی از آن است که بیشتر صفات به‌کاررفته در متون ویژگی‌های شخصیت‌های مرد داستان را توصیف کرده است؛ این صفات، مردان را افرادی فعال، قوی، شجاع، ثروتمند و حتی خشمگین و بی‌رحم معرفی کرده‌اند. این در حالی است که شخصیت‌های زن بسیار کم از طریق صفات توصیف شده‌اند. برخی از صفات همچون «زرنگ» و «باهوش» برای توصیف شخصیت‌های زن هیچ بسامدی نداشته و نشانگر این موضوع بوده است که کتاب‌های تألیفی برای کودکان مالزیایی، رفتارهای خاصی را با مؤلفه‌ی جنسیت مرتبط در نظر می‌گیرند.

محققان ایرانی نیز به مفهوم قدرت در گفتمان داستانی کودکان و نوجوانان توجه داشته‌اند. به‌عنوان مثال، پورگیو و ذکاوت (۱۳۸۹) با بررسی نقش‌های جنسیتی در داستان «خاله‌سوسکه» نتیجه گرفته‌اند که در این داستان، گفتمان مردسالار حاکم بوده است. چنین گفتمانی در ساختن نقش‌های جنسیتی و ارزش‌ها و ملاک‌های مربوط به آن و القا به مخاطبان تأثیر داشته است. آنان به‌طور مشخص بر قدرت در گفتمان داستانی کودکان متمرکز نبوده؛ اما به جنسیت به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های قدرت و برتری توجه شده است.

<sup>1</sup> Van Dijk, T. A.

<sup>2</sup> Hart, Ch.

<sup>3</sup> Lehtonen, S.

<sup>4</sup> Nair, R. & Talif, R.

محمودی تازه‌کند (۱۳۹۱) به نقد دو داستان کودک از «صمدبهرنگی» بر اساس نظریات فوکو پرداخته است. وی مفاهیم گفتمان، زبان و قدرت را در این دو داستان واکاویده و نتیجه گرفته است که بهرنگی از زبان به‌عنوان ابزاری برای نشان‌دادن روابط قدرت بین شخصیت‌های داستان و جامعه بهره برده و برتری گروهی بر گروه دیگر را به نمایش گذاشته است. رحمانی (۱۳۹۳) با در نظر گرفتن مؤلفه‌های قدرت و جنسیت، مفاهیم ادب و بی‌ادبی را از منظر کاربردشناسی در داستان‌های برگزیده نوجوانان فارسی‌زبان بررسی کرده است. نتایج نشان داده است که در داستان‌های نوجوانان قدرت و ادب رابطه‌ی معکوسی داشته و هرچه افراد از قدرت بیشتری برخوردار باشند، میزان استفاده آن‌ها از استراتژی‌های بی‌ادبی بیشتر است. متقابلاً هرچه جایگاه قدرت ضعیف‌تر باشد، استفاده از استراتژی‌های ادب بیشتری می‌شود. بنابراین، شخصیت‌های زن رفتار زبانی مؤدبانه‌تری دارند و شخصیت‌های مرد، بیشتر از استراتژی‌های بی‌ادبی استفاده می‌کنند. بی‌نظیر (۱۳۹۷) قدرت و سازوکارهای تکنولوژی انضباطی را در «قصه‌های مجید» بررسی کرده و نتیجه گرفته است که تکنولوژی انضباطی به‌عنوان موثرترین تکنیک گفتمان قدرت در این داستان کاربرد داشته است. این تکنیک از طریق دیده‌بانی قدرت (نظارت مستمر) بر جزئی‌ترین رفتار و عملکرد سوژه‌ها نظارت دارد تا هم هدف مجازات انضباطی؛ یعنی تربیت خوب، بدن‌های رام و بهنجارسازی محقق شود و هم سوژه‌ها رده‌بندی و قضاوت شوند. از آنجاکه نگاه، علایق، دایره‌ی مطالعات و برداشت مجید از جهان پیرامونش برخلاف گزاره‌های گفتمان غالب است، در بسیاری از مواقع در برابر این گفتمان مقاومت و از آن سرپیچی می‌کند و از کلیشه‌ها و قالب‌های فرمایشی می‌گریزد؛ اما گفتمان قدرت با طبیعی‌سازی، فشار گفتمانی و تعدد نقاط فشار در ساختار سلسه‌مراتبی، مجید را وادار به سکوت، تسلیم و پذیرش می‌کند.

علی‌رغم توجه پژوهشگران خارجی و ایرانی به مفهوم قدرت در داستان‌های کودکان با رویکردهای مختلف زبان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفی، آموزشی،

فرهنگی و...، مقاله‌ی حاضر با اتخاذ رویکردی بینارشته‌ای و در نظر گرفتن ابعاد شناختی گفتمان داستانی کودکان به لحاظ چارچوب نظری و روش تحقیق نوآورانه است.

### ۳. مبانی نظری

این تحقیق بر مبنای اصول نظری تحلیل گفتمان انتقادی شناختی بنا گردیده و تحلیل متون بر پایه‌ی نظریه‌ی الگوهای ذهنی<sup>۱</sup> انجام شده که ون‌دایک در زبان‌شناسی به کار گرفته است. به دلیل تمرکز بر مفهوم قدرت<sup>۲</sup>، ابتدا به این مفهوم و جایگاه آن در تحلیل گفتمان پرداخته و سپس نظریه‌ی ون‌دایک توصیف می‌شود:

#### ۱.۳. قدرت و جایگاه آن در تحلیل گفتمان

قدرت به‌عنوان یک کلیدواژه در رویکردهای مختلف تحلیل گفتمان انتقادی مطرح است. از آنجاکه هدف تحلیل گفتمان انتقادی بررسی نابرابری اجتماعی از طریق گفتمان است، بیشتر تحلیل‌گران گفتمان انتقادی به ادعای هابرماس<sup>۳</sup> مبنی بر اینکه زبان رسانه‌ای برای سلطه و نیروی اجتماعی ایجادکننده روابط قدرت است، استناد می‌کنند و زبان را با ایدئولوژی مرتبط می‌دانند (رک. Habermas, 1998: 172).

فرکلاف در کتاب *زبان و قدرت* به‌طور ویژه تأثیر متقابل ایدئولوژی، قدرت و زبان بر یکدیگر را بررسی کرده است. وی به طرح روابط قدرت و تنازع بر سر آن پرداخته که در زبان درونه‌گیری شده و به‌طور ناآگاهانه بین افراد مختلف جامعه (همچون پزشک و بیمار) جریان دارند. به باور فرکلاف، فرضیات ایدئولوژیک در قراردادهایی درونه‌گیری می‌شوند که وابسته به روابط قدرت هستند؛ بنابراین ایدئولوژی‌ها را ماهیتاً با قدرت مرتبط می‌داند. همچنین، از آنجاکه ایدئولوژی‌ها از طریق طبیعی‌سازی رفتار، اعمال قدرت می‌کنند، وسیله‌ای برای مشروعیت‌بخشیدن به روابط اجتماعی موجود و تفاوت‌های

<sup>1</sup> mental models theory

<sup>2</sup> power

<sup>3</sup> Habermas, J.

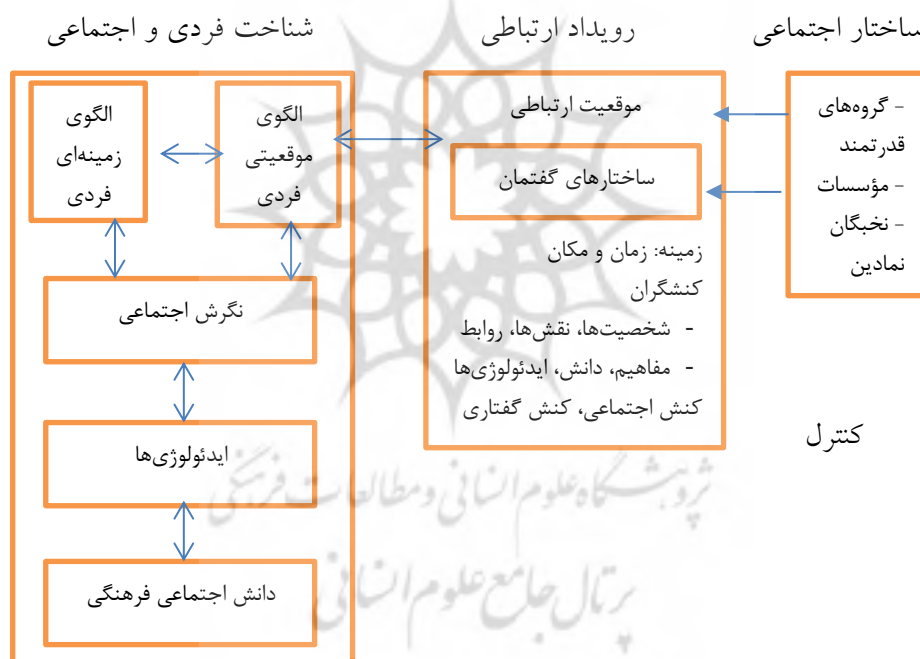
دسترسی به قدرت هستند. وی، ایدئولوژی‌ها را با زبان نیز مرتبط می‌داند، زیرا استفاده از زبان را عادی‌ترین شکل رفتار اجتماعی در نظر می‌گیرد (رک. Faiclough, 2001). جانستون<sup>۱</sup> قدرت و همبستگی<sup>۲</sup> را دو جنبه‌ی مهم روابط اجتماعی برشمرده که در گفتمان بازتاب می‌یابند. به اعتقاد وی، قدرت از روابط نامتقارن ایجاد می‌شود؛ به طوری که برخی مشارکین در مقایسه با سایرین بر روی آنچه رخ می‌دهد یا چگونگی رخداد آن کنترل بیشتری دارند. در مقابل، همبستگی با جنبه‌های متقارن روابط انسانی مرتبط است. وی، همبستگی را نقطه‌ی مقابل قدرت برمی‌شمرد که برای به‌اشتراک گذاشتن دانش، عضو شدن در گروه‌های اجتماعی و انجام فعالیت‌های مشترک به وجود می‌آید (رک. Johnstone, 2008: 13-129). وداک و میر<sup>۳</sup> تحلیل گفتمان انتقادی را از آن جهت با قدرت مرتبط می‌دانند که به تحلیل چگونگی استفاده از زبان توسط صاحبان قدرت برای ایجاد نابرابری می‌پردازد (رک. Wodak & Meyer, 2009: 9). تحلیل گران گفتمان انتقادی به چگونگی بازتولید سلطه اجتماعی از طریق گفتمان علاقه نشان می‌دهند و علاوه بر این که سوءاستفاده از قدرت توسط یک گروه در برابر دیگران را بررسی می‌کنند، به این موضوع نیز می‌پردازند که چگونه گروه‌های زیر سلطه از طریق گفتمان در برابر این سوءاستفاده مقاومت نشان می‌دهند. آن‌ها سه رویکرد متفاوت به قدرت را برشمرده‌اند: قدرت به‌عنوان ویژگی کنشگران فردی، قدرت به‌عنوان ویژگی تبادل اجتماعی در هر تعامل و قدرت به‌عنوان عنصری نظام‌مند و سازنده که ویژگی جامعه است. به اعتقاد ون‌دایک، اگرچه کنترل گفتمان به موقعیت یا موضوع بستگی دارد، جزئیات سبکی مانند واژگان یا نحو، معنای گزاره‌ای، نوبت‌گیری در گفتگو، ابزارهای بلاغی و ساختار روایت نیز ممکن است از طریق گروه قدرتمند به کنترل درآید (رک. Van Dijk, 2015: 471). به‌عنوان مثال، ممکن است به کنشگران ضعیف دستور داده شود که آهسته صحبت کنند یا صدای آن‌ها خاموش بشود. افراد قدرتمند نه تنها قادر به کنترل گفتمان دیگران هستند، بلکه می‌توانند

<sup>1</sup> Johnstone, B.

<sup>2</sup> solidarity

<sup>3</sup> Wodak, R & Meyer, M.

در گفتمان تولیدشده‌ی خودشان هم اعمال قدرت کنند. اگر کنترل موقعیت‌ها و ساختارهای متن یا گفته، اصلی‌ترین شکل به‌کارگیری قدرت باشد، به‌کنترل‌درآوردن ذهنیت افراد از طریق چنین گفتمانی روشی غیرمستقیم اما بنیادی برای بازتولید سلطه و برتری‌جویی است. به‌عبارت دیگر، کنترل گفتمان معمولاً با هدف کنترل مفاهیم، برنامه‌ها، دانش، نظرات، نگرش‌ها، ایدئولوژی‌ها و کنش‌های دریافت‌کنندگان اتفاق می‌افتد. بنابراین، رویکرد اجتماعی‌شناختی در تحلیل گفتمان انتقادی ساختارهای اجتماعی قدرت را از طریق تحلیل روابط بین گفتمان و شناخت اندازه‌گیری می‌کند. نمودار یک الگوی ارائه‌شده ون‌دایک برای بازتولید قدرت در متن را نشان می‌دهد:



نمودار ۱: الگوی ون‌دایک برای بازتولید قدرت در متن (Van Dijk, 2015: 474)

### ۲.۳. روابط قدرت در زبان فارسی

بی‌من جایگاه قدرت را در تعاملات اجتماعی ایرانیان بررسی کرده و زبان فارسی را دارای شماری از امکانات برشمرده است که به افراد امکان می‌دهد درباره‌ی ارزیابی خود از



رابطه با دیگران نشانه‌هایی ابراز کنند. وی، بر این باور است که مراوده‌ی اجتماعی بین فرادست و فرودست بر محور داد و ستد متقابل دور می‌زند. بی‌من طرح‌واره‌های جامعه‌ی ایرانی را دارای ساختاری پیچیده نمی‌داند؛ باین حال معتقد است زبان فارسی امکانات فراوانی برای کنش‌های زبانی در اختیار گویشوران خود قرار می‌دهد که از طریق آن‌ها می‌توانند تقابل میان سلسله‌مراتب<sup>۱</sup> و برابری<sup>۲</sup> را نشان دهند. وی بیان می‌دارد که ایرانیان در رابطه‌ی سلسله‌مراتبی، برای منزلت اجتماعی<sup>۳</sup> تمایز قائل می‌شوند، اما در رابطه‌ی برابری این‌گونه نیست. وی، تعهدات منزلت اجتماعی را در ایران بسیار جدی می‌داند، تا آنجا که افراد در جایگاه برتر برای حفظ جایگاه خود باید با انجام تعهدات به زیردستان، حمایت و احترام آن‌ها را جلب کنند. زیردستان نیز با انجام وظایف مربوط به خود، پیوندشان را با افراد با مقام بالا حفظ می‌کنند. اگر لطف فرد بالادست به زیردستان حقیقی باشد، رابطه‌ی بین آن‌ها پایدار می‌شود و حتی ممکن است به رابطه‌ای عاطفی و محبت‌آمیز تبدیل شود. در چنین حالتی کاربرد زبان مؤدبانه و تکریم و احترام که در زبان فارسی تعارف نامیده می‌شود، از راهبرد زبانی سودجویانه به راهبردی حقیقی برای ابراز صمیمیت، همبستگی و احترام قلبی ارتقاء می‌یابد (رک. Beeman, 1986: 132-141). بی‌من نظام فعلی و نظام ضمائر زبانی فارسی را در تغییرات سبکی مؤثر می‌داند و معتقد است کاربرد یک ضمیر به جای ضمیر دیگر تناسب بین شکل پاره‌گفتار و ماهیت بافتی که افراد در آن به تولید و تعبیر پاره‌گفتار مشغول هستند را تغییر می‌دهد (رک. Beeman, 1986: 10-13) وی کاربرد یک‌طرفه‌ی ضمیر مفرد را نشانه‌ای بر وجود رابطه‌ی فرادست‌فرودست<sup>۴</sup> برشمرده و به برخی صورت‌های فعلی نشانگر این رابطه نیز اشاره می‌کند که به کاربردن فعل امر به‌وسیله‌ی فرادست یکی از انواع آن است. بی‌من کاربرد پیوستاری از صورت‌های زبانی را برمی‌شمرد که در یک قطب آن (الف) صمیمیت نشان داده می‌شود؛ در این قطب به تفاوت منزلت توجهی نمی‌شود و وفاداری، جمع‌گرایی و دوسویگی جزئی از موازین اخلاقی زیربنایی

<sup>1</sup> hierarchy

<sup>2</sup> equality

<sup>3</sup> status

<sup>4</sup> superior-inferior address

محسوب می‌شوند. بنابراین، الگوی زبانی استفاده‌شده در آن نه تنها بر شکل‌گیری نوعی رابطه‌ی اجتماعی بین افراد دلالت می‌کند، بلکه آن را تحکیم و تقویت نیز می‌کند. در مقابل، قطب دیگر (ب) مشتمل بر صورت‌های زبانی نشانگر تفاوت‌های منزلت است (همان: ۱۶۲). به اعتقاد بی‌من اگر بین دو نفر رابطه براساس برابری شکل نگرفته باشد، در تعامل بین آن‌ها تا حدودی قطب‌بندی وجود دارد و هر یک از دو طرف تعامل، طرف مقابل را فرادست یا فرودست خود می‌پندارد (همان: ۵۰)

### ۳.۳. رویکرد اجتماعی‌شناختی وندایک و نظریه‌ی الگوهای ذهنی

آقاگل‌زاده رویکرد تحلیل‌گفتمان انتقادی وندایک را رویکردی اجتماعی‌شناختی معرفی می‌کند که بر سه مفهوم گفتمان، شناخت و اجتماع استوار است. به عبارت دیگر، وندایک شناخت را رابط میان گفتمان با متن و جامعه در نظر می‌گیرد. در نظر وندایک شناخت اجتماعی نظام بازنمایی‌های ذهنی و فرآیندهای اعضای گروه است. بنابراین، تحلیل گفتمان انتقادی به بررسی سوءاستفاده از قدرت اجتماعی، بی‌عدالتی و سلطه می‌پردازد که از طریق متون سیاسی و اجتماعی بازتولید می‌شوند. وندایک برای بازنمایی دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های صاحبان قدرت در مطبوعات راهبردهایی را برشمرده است. به باور وی، از طریق بررسی ساختار گفتمان و الگوهای ذهنی می‌توان ایدئولوژی‌های پنهان متن را رمزگشایی کرد. نگرش ساختاری به ارزیابی انتزاعی و ذهنی را در رویکرد وندایک، مربع ایدئولوژیک می‌نامند که اصول آن در اضلاع متقابلش قرار دارند. اضلاع این مربع عبارتند از: تأکید و برجسته‌سازی اعمال خوب گفتمان خودی، تأکید و برجسته‌سازی اعمال بد گفتمان غیرخودی، به‌حاشیه‌راندن اعمال بد گفتمان خودی و به‌حاشیه‌راندن اعمال خوب گفتمان غیرخودی (رک. آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۰۱-۲۰۴).

ون‌دایک راهکاری عملی را برای تحقیق درباره‌ی ساختار گفتمان ارائه کرده که برخی راهبردهای آن عبارتند از: بزرگ‌نمایی<sup>۱</sup>، توصیف کنشگران<sup>۲</sup> (نام‌دهی)، گواه‌نمایی<sup>۳</sup>، طبقه‌بندی<sup>۴</sup>، مقایسه<sup>۵</sup>، ایجاد فاصله<sup>۶</sup>، همدلی<sup>۷</sup>، ذکر مثال<sup>۸</sup>، تعمیم<sup>۹</sup>، قطب‌بندی<sup>۱۰</sup>، تکرار<sup>۱۱</sup>، بیان هنجارها<sup>۱۲</sup>، پیش‌فرض<sup>۱۳</sup>، بیان موقعیت<sup>۱۴</sup>، ابهام<sup>۱۵</sup>، قربانی‌کردن<sup>۱۶</sup> (مظلوم‌نمایی)، قانون در برابر بی‌قانونی<sup>۱۷</sup> (رک. Van Dijk, 2000: 62-85)

از ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ مفهوم الگوهای ذهنی در روان‌شناسی شناختی عملکردی موفق داشته و به‌طور خاص نظریه‌ی پردازش متن نیز آن را به کار گرفته است. این الگوها به‌عنوان بازنمایی‌هایی از موقعیت‌ها، کنش‌ها یا وقایعی در نظر گرفته می‌شوند که کنشگران درباره‌ی آن‌ها صحبت می‌کنند، می‌اندیشند، آن‌ها را مشاهده می‌کنند یا در آن‌ها حضور می‌یابند. نظریه‌ی پردازش متن توضیح می‌دهد که چرا یادآوری متن تنها براساس بازنمایی‌های معنایی متون نیست، بلکه براساس تفسیر یا به‌روزرسانی الگوی ذهنی از رویدادی انجام می‌شود که متن درباره‌ی آن صحبت می‌کند. همان‌گونه که درباره‌ی بسیاری از بازنمودهای ساختار حافظه نیز صدق می‌کند، امکان دارد الگوهای ذهنی شبکه‌های ساختاری سلسله‌مراتبی باشند که تعدادی از مقولات ثابت آن‌ها را سازمان‌دهی کرده و نوعی طرح‌واره محسوب می‌شوند. بنابراین، در سطوح بالاتر، گره‌های انتزاعی

<sup>1</sup> Hyperbole

<sup>2</sup> Actor description

<sup>3</sup> Evidentiality

<sup>4</sup> Categorization

<sup>5</sup> Comparison

<sup>6</sup> Distancing

<sup>7</sup> Empathy

<sup>8</sup> Example

<sup>9</sup> Generalization

<sup>10</sup> Polarization

<sup>11</sup> Repetation

<sup>12</sup> Norm expression

<sup>13</sup> Presupposition

<sup>14</sup> Situation description

<sup>15</sup> Vagueness

<sup>16</sup> Victimization

<sup>17</sup> Legality and Illegality

ممکن است نشان‌دهنده‌ی ساختار کلان یک الگو و اجزاء سطوح پایین‌تر نمایانگر جزئیات واقعی رویدادها، افراد و موقعیت‌ها باشند. ساختارهای کلان به‌خاطر ارتباطات کاربردی، اهمیت ساختاری و قابلیت دسترسی، معمولاً زودتر از ساختارهای خرد بازیابی می‌شوند. برخی از شواهد زبان‌شناختی (مانند معنای جمله و ساختار روایی) وجود دارند که نشان می‌دهند سازه‌های الگو با مقولاتی همچون مکان، زمان، مشارکین در نقش‌های مختلف (کنشگر، کنش‌پذیر، ...) و کنش سازمان‌دهی می‌شوند که در بیان رویدادها کاربرد دارند. به‌عبارت دیگر، سازه‌های الگو باید به‌عنوان طرح‌واره‌های راهبردی در نظر گرفته بشوند که افراد برای تفسیر وقایع روزمره به‌سرعت آن‌ها را بازیابی می‌کنند. بنابراین، چنین طرح‌واره‌هایی حداقل برخی از ساختارهای گفتمان را شکل می‌دهند که مشارکین در تعاملات کلامی یا نوشتاری به کار می‌گیرند. ون‌دایک نظریه‌ی الگوهای ذهنی را به‌طور خاص درباره‌ی پردازش گفتمان به کار گرفت و نشان داد که چگونه نمادهای شناختی حافظه و گفتمان بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. ون‌دایک یک الگوی ذهنی را نمایشی ذهنی از واقعه یا موقعیتی فرض می‌کند که در بخشی از حافظه‌ی بلندمدت افراد جامعه به نام حافظه‌ی معنایی ذخیره شده است. بنابراین، درک گفتمان نه‌تنها نیازمند نمایش معناشناختی منسجم است، بلکه باید الگویی ذهنی درباره‌ی موضوعات، افراد، کنش‌ها، وقایع یا موقعیت‌های مربوط به آنان نیز ایجاد بشود. دانش اجتماعی‌فرهنگی افراد به‌طور ویژه در ایجاد چنین الگوهای به کار می‌رود و این الگوها اساس تولید و درک متن یا گفته را تشکیل می‌دهند. در مجموع، افراد زمانی قادر به درک یک گفتمان هستند که بتوانند الگوی ذهنی مربوط به آن را تفسیر یا به‌روزرسانی کنند. الگوهای ذهنی در نقش رابط بین دانش مشترک اجتماعی با گفتمان‌های خاص درباره‌ی وقایع ظاهر می‌شوند. افراد از طریق تفسیر یک الگوی ذهنی می‌توانند گفتمان خاصی را درک کنند و الگوهای ذهنی شخصی خود درباره‌ی یک گفتمان را نیز با استفاده از دانش فرهنگی اجتماعی مشترک تفسیر می‌کنند. برعکس، فرآیند تولید یک گفتمان نیز با الگویی ذهنی درباره‌ی یک واقعه (به‌عنوان مثال یک تجربه شخصی یا یک خبر)

آغاز می‌شود و این الگو روشی را تعیین می‌کند که دانش موجود بتواند در گفته یا متن بگنجد (رک. Van Dijk, 2008: 5-6).

الگوهای ذهنی در تولید متن نیز به‌عنوان نقطه‌ای که متن و گفتار از آن استخراج می‌شوند، ایفای نقش می‌کنند. با وجود این، به نظریه‌ی الگوهای ذهنی کمتر در حوزه‌ی تولید متون توجه شده است. تحقیق حاضر سعی دارد با به‌کارگیری نظریه‌ی گفته‌شده در تحلیل متون داستانی کودکان، الگوهای ذهنی مرتبط با مفهوم قدرت را در تولید این نوع از گفتمان واکاوی کند. به عبارت دیگر، این تحقیق بنا دارد از طریق تحلیل ساختارهای خرد، سرنخ‌هایی را درباره‌ی کلان‌ساختارهای شکل‌دهنده‌ی روابط قدرت در گفتمان داستانی کودکان فارسی‌زبان پیدا کند.

این تحقیق به روش توصیفی تحلیلی انجام شده است. به‌منظور تحلیل روابط قدرت در سطوح کلان و خرد گفتمان داستانی کودکان، ابتدا پیکره‌ای از صد کتاب چاپ‌شده‌ی دو ناشر دولتی وابسته به آموزش و پرورش؛ یعنی انتشارات مدرسه و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گردآوری شده است. ملاک انتخاب کتاب‌های این دو ناشر، داشتن تیراژ بالا و دامنه‌ی توزیع گسترده بوده است. مخاطبان این داستان‌ها، کودکان گروه‌های سنی «الف» تا «ج» بوده‌اند. پس از آن، با معیار تألیفی بودن و محدوده‌ی زمانی چاپ (انتشار در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷) سی کتاب به روش هدفمند انتخاب شده است. در تعداد درخور توجهی از کتاب‌های بررسی‌شده، توزیع قدرت بین کنشگران به‌صورت مسطح و برابر بوده و در هفت داستان روابط سلسله‌مراتبی بین شخصیت‌های داستانی وجود داشته است. در این مقاله، پنج داستان از نظر گفتمانی بررسی و الگوهای ذهنی شکل‌دهنده‌ی روابط قدرت در آن‌ها تحلیل شده است. دلیل انتخاب این پنج داستان، محوریت مؤلفه‌ی قدرت در خط سیر داستان و شکل‌دهی روابط اجتماعی بین کنشگران بوده که به نتیجه‌ای منتهی شده است.

## ۴. بحث و بررسی

در این بخش، به تحلیل گزیده‌هایی از متون داستانی کتاب‌های تولدی دوباره، کوچولوی مهربان، گاو بزرگ بزرگ، سارای مهربان و گریه و پلنگ پرداخته می‌شود که روابط قدرت بین شخصیت‌ها در آن‌ها از نوع سلسله‌مراتبی و سلطه‌گرایانه بوده است. به عبارت دیگر، عوامل مؤثر بر سلسله‌مراتب قدرت و کاربرد آن در روابط اجتماعی بین شخصیت‌ها در این پنج داستان با رویکرد اجتماعی‌شناختی تحلیل شده است. ملاک برگزیدن این داستان‌ها، بازتاب سلسله‌مراتب روابط قدرت بین شخصیت‌های داستانی بوده چون در تعداد درخور توجهی از کتاب‌ها سلسله‌مراتب قدرت وجود نداشته است. به عبارت دیگر، شخصیت‌های داستانی، داستانی معرفی شده‌اند که از نظر قدرت جسمانی، سن، طبقه اجتماعی، مالکیت یا حتی جنسیت بر یکدیگر برتری نداشته‌اند. این که شخصیت‌های داستانی را در بیشتر مواقع حیوانات تشکیل داده‌اند نیز کاملاً اتفاقی بوده است.

## ۱.۴. متن ۱: تولدی دوباره

(جوجه‌لک‌لک) سرش را بلند کرد و مؤدبانه گفت: «سلام لک‌لک‌های بزرگ». پرنده‌ها با خشم به او زل زدند و یکی از آن‌ها سرش هوار کشید: «کله‌پوک ما شتر مرغیم، شتر مرغ». جوجه‌لک‌لک وحشت‌زده عقب پرید و آهسته گفت: «ببخشید من...» اما شتر مرغ دیگری امان نداد که او حرفش را تمام کند. با پاهای قوی‌اش لگدی پراند و فریاد کشید: «بزن به چاک جوجه». جوجه‌لک‌لک بینوا لنگ‌لنگان رفت و روی کنده‌ی درختی نشست. شتر مرغ‌ها مانند گله‌ای وحشی دوان‌دوان از آنجا دور شدند. جوجه‌لک‌لک ... رفت تا مهمان‌های جشن تولدش را دعوت کند. مهمان‌هایی که شبیه خودش بودند، باادب، دلسوز، مهربان و دوست‌داشتنی (علی‌پور، ۱۳۹۵: ۲۴-۲۳).

## ۱.۱.۴. ساختار خرد

در این متن شخصیت‌های داستانی با استفاده از راهبردهای طبقه‌بندی، قطب‌بندی و مقایسه از یکدیگر متمایز شده‌اند. مؤلفه‌ی معنایی [+بزرگ] به‌طور ضمنی با مؤلفه [+قوی] در یک طبقه جای گرفته است. کنشگران با مؤلفه‌های [+بزرگ، +قوی] در قطب

منفی قرار دارند. آن‌ها تمایلی به برقراری تعامل با شخصیت مثبت نشان نمی‌دهند، بی‌جهت خشمگین می‌شوند، هوار می‌کشند و از کلمات و اصطلاحات بی‌ادبانه همچون «کله‌پوک» یا «بزن به چاک» استفاده می‌کنند. در مقابل، شخصیت‌های کوچک در قطب مثبت قرار گرفته‌اند و با صفاتی مانند باادب، دلسوز، مهربان و دوست‌داشتنی توصیف شده‌اند. نام‌دهی کنشگران با عنوان شترمرغ در تقابل با جوجه یا وحشی در تقابل با مؤدب جایگاه هر یک را در نقش‌های اجتماعی و نوع روابطی که با سایرین دارند، مشخص می‌کند. کنشگران دو گروه در مقایسه با یکدیگر کنش‌های کلامی و غیرکلامی متفاوتی دارند که اساس روابط اجتماعی آنان است. نویسنده با استفاده از راهبرد بزرگ‌نمایی، ویژگی‌های منفی افراد با قدرت جسمانی را برجسته کرده است. کنشگران بزرگ و قوی خود را به رعایت هنجارها و ارزش‌های اجتماعی پایبند نمی‌دانند و به شخصیت‌های ضعیف آزار می‌رسانند. با توصیف جوجه‌لک‌لک به‌عنوان بی‌نوا، درباره‌ی کنشگر خودی مظلوم‌نمایی و آسیب واردشده به وی بزرگ‌نمایی شده است. نویسنده با تکرار کلمه جوجه در متن، کوچکی و ضعف کنشگر خودی را نیز برجسته کرده است.

#### ۱.۲.۴. ساختار کلان

بافت موقعیتی این رویداد ارتباطی، جنگلی است که حیوانات مختلف در آن زندگی می‌کنند. آن‌ها به لحاظ برخورداری از قدرت جسمانی در دو گروه قرار دارند. گروهی که قدرت زیادی ندارند، به دوست خود (جوجه‌لک‌لک که در اولین پروازش از آشیانه افتاده و خرد و خاکشیر شده) کمک می‌کنند و او را تنها نمی‌گذارند؛ تعاملات بین آن‌ها دوستانه است و هر یک به فراخور توانایی خود کاری را برای جوجه‌لک‌لک انجام می‌دهند تا از رنج او بکاهند. جوجه‌لک‌لک نیز برای قدردانی از دوستانش تصمیم می‌گیرد جشن تولدی ترتیب بدهد. هنگامی که برای دعوت میهمانان به جنگل می‌رود، با گروه قدرتمند مواجه می‌شود. این کنشگران بر جوجه‌لک‌لک سلطه پیدا می‌کنند و به او آزار می‌رسانند. جوجه‌لک‌لک از دعوت کردن آن‌ها به میهمانی منصرف می‌شود و به طرف دوستانش بازمی‌گردد. برخلاف اعضای گروه اول که از اقشار مختلفی تشکیل می‌شوند (کلاغ،

دارکوب، بلبل، لاک‌پشت)، اعضای گروه قدرتمند به لحاظ ظاهری همسان هستند. کنشگران قدرتمند خشم می‌گیرند و فریاد می‌زنند. در مقابل، کنشگران ضعیف وحشت‌زده می‌شوند، مؤدبانه صحبت می‌کنند، صدای آن‌ها آهسته است و معذرت‌خواهی می‌کنند. مؤلفه‌ای که در تعیین برابری یا نابرابری بین شخصیت‌های این داستان نقش داشته، برخورداری از قدرت جسمانی است. اگرچه قدرت ظاهری توانسته به‌طور موقت سلطه ایجاد کند، اما روابط مطلوب اجتماعی و همبستگی بین اعضای گروه، قدرت ماندگار معرفی شده است.

#### ۲.۴. متن ۲: کوچولوی مهربان

سنجاقک با عصبانیت فریاد کشید: «چند دفعه بگویم به من نگو کوچولو کوچولو! وقتی بزرگ بزرگ بشوم اول از همه به حساب تو می‌رسم». کلاغ سیاه خندید و گفت: «حتما شوخی می‌کنی چون تو آنقدر کوچک و خوبی که آزارت به هیچ‌کس نمی‌رسد. حتی جوجه‌های من هم از تو نمی‌ترسند». سنجاقک گفت: «خب ناراحتی من هم همین است. چرا هیچ‌کس از من نمی‌ترسد؟ ...» ناگهان از دور صدایی شنید و با تعجب دید که یک سنجاقک خیلی خیلی بزرگ [هوایما] با سر و صدای زیاد دارد به سویی می‌آید. صدای سنجاقک کوچولو در غرش هوایما گم شد. هوایما از بالای سر سنجاقک رد شد و او را روی شاخه‌ای پرتاب کرد. سنجاقک گریه‌کنان بلند شد و فریاد کشید: «چرا مرا می‌زنی؟ من فقط آرزو دارم که اندازه تو بشوم». پرنده‌ها که هرگز چنین هیولای وحشتناکی ندیده بودند از ترس لانه‌های خود را ترک کردند... سنجاقک کوچولو هنوز آن بالا روی شاخه‌ای نشسته بود و با نگرانی به آسمان نگاه می‌کرد. می‌ترسید مبادا سنجاقک بزرگ بزرگ دوباره برگردد! آهسته نگاهی به خودش انداخت و دید که هیچ بزرگ‌تر نشده است. ذوق‌زده به هوا پرید و فریاد زد: «خدا را شکر که من یک سنجاقک کوچولو و بی‌آزار هستم» (علی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴-۱۹).



## ۱.۲.۴. ساختار خرد

نویسنده از تقابل بین دو مفهوم کوچک و بزرگ استفاده کرده و بین کنشگران تمایز قائل شده است. مؤلفه‌ی [+بزرگ] با مؤلفه‌ی [+قوی] در یک طبقه قرار گرفته و کنشگران به لحاظ برخورداری از مؤلفه‌ی [±قدرت] در دو قطب مخالف قرار داده شده‌اند. کنش‌های کلامی و غیرکلامی آن‌ها متأثر از این مؤلفه است. تنها کنشگر قدرتمند داستان که مؤلفه‌ی [+بزرگ، +قوی] برای او تسلط ایجاد کرده، به شخصیت‌های دیگر آزار می‌رساند و در آن‌ها ترس و نگرانی ایجاد می‌کند. شخصیت قدرتمند داستان «هیولای وحشتناک» نامیده شده و نویسنده با به‌کارگیری راهبرد نام‌دهی، ویژگی‌های منفی او را برجسته کرده است. در مقابل، شخصیت‌های ضعیف داستان برای برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت، با صفات کوچک، خوب و بی‌آزار نامیده شده‌اند. کلمات کوچولو و بزرگ در متن تکرار شده‌اند تا بر دو مفهوم قدرتمند و ضعیف به‌عنوان دو قطب مخالف تأکید شود. به‌عبارت دیگر مؤلفه‌های کوچکی و بزرگی در غیریت‌سازی و ایجاد تمایز بین دو گروه مخالف (خود در برابر دیگری) نقش داشته‌اند. بزرگی با مفاهیم ترس، آزاررساندن و نگرانی در یک مقوله قرار گرفته‌اند و نویسنده با استفاده از راهبرد مقوله‌بندی این مفهوم را در معنایی منفی القا کرده است. کلمه‌ی ترس در متن تکرار شده و بزرگی با ترس در یک مقوله جای گرفته است. نویسنده با استفاده از فعل «غرش کردن» و ایجاد سر و صدا به‌وسیله‌ی شخصیت قدرتمند، ویژگی‌های منفی او را برجسته کرده است.

## ۲.۲.۴. ساختار کلان

بافت موقعیتی داستان، جنگلی است که گروهی از جانوران کوچک در آن زندگی می‌کنند. بین کنشگران این گروه توازن قدرت وجود دارد و روابطی دوستانه برقرار است. سنجاقک کوچولو که از داشتن روابط برابر نارضایتی دارد، به‌دنبال برهم‌زدن شرایط است. وی می‌خواهد از طریق بزرگ‌شدن و ترساندن حیوانات کوچک بر آن‌ها سلطه پیدا کند. سایر کنشگران (ماهی، خرگوش و لاک‌پشت) که از نظر موقعیت اجتماعی با او برابر هستند، تلاش می‌کنند روابط دوستانه را حفظ کنند، اما نمی‌توانند او را متقاعد کنند. ناگهان کنشگر

دیگری (هواپیما) وارد فضای داستان می‌شود. حیوانات کوچک به دلیل شباهت ظاهری سنجاقک با هواپیما تصور می‌کنند سنجاقک کوچولو به آرزویش رسیده و بزرگ شده است. توازن قدرت بر هم می‌خورد و هواپیما که جثه‌ای بزرگ دارد برای لحظاتی بر آن‌ها سلطه پیدا می‌کند. هواپیما بدون این که تمایلی به برقراری ارتباط کلامی با موجودات جنگل داشته باشد، سروصدا به راه می‌اندازد و قدرت‌نمایی می‌کند. سنجاقک کوچولو در تلاش برای برقراری تعامل با هواپیما آسیب می‌بیند و به گوشه‌ای پرتاب می‌شود. سنجاقک کوچولو که آزار و آسیب دیده است، تنبیه شده و از تصمیم خود منصرف می‌شود. با عبور هواپیما از جنگل، سنجاقک کوچولو به جمع دوستانش برمی‌گردد. مؤلفه‌ای که به کنشگر منفی داستان قدرت می‌دهد، بزرگی است که معانی ضمنی آزاردهنده‌بودن و وحشتناکی را می‌رساند. این مؤلفه در تقابل با کوچکی که با معانی ضمنی خوبی و بی‌آزاری همراه است، قرار دارد. کنشگران گروه اول از نظر تعداد در اکثریت قرار دارند و به دلیل قدرت‌های برابر بر یکدیگر سلطه ندارند، از اقشار مختلفی تشکیل شده‌اند، با یکدیگر تعاملات دوستانه دارند و بین آن‌ها همبستگی وجود دارد. در مقابل، کنشگر قدرتمند سلطه دارد، ترس ایجاد می‌کند و تمایلی به برقراری تعامل با کنشگران دیگر ندارد.

### ۳.۴. متن ۳: گاو بزرگ بزرگ

یک گاو بود بزرگ بزرگ. خیلی بزرگ. اگر یک ماع می‌کشید یا یک لگد می‌زد، بقیه گاوها می‌ترسیدند، می‌لرزیدند، می‌دویدند و پشت هم قایم می‌شدند. گاو بزرگ از این که همه از او می‌ترسند خوشش می‌آمد. به همین خاطر دلش می‌خواست باز هم بزرگ و بزرگ‌تر شود... بعد چی شد؟ گاو بزرگ، بزرگ و بزرگ‌تر شد. خیلی بزرگ. حالا دیگر حتی فیل‌ها هم از او می‌ترسیدند، چه برسد به گاوها و گوساله‌های کوچولو. دیگر هیچ گاوی به او نزدیک نمی‌شد. این جور شد که گاو بزرگ بزرگ تنهای تنها شد. کم‌کم از تنهایی حوصله‌اش سررفت. دلش برای دیدن گاوهای دیگر تنگ‌شد. خیلی تنگ و

غصه خورد. از همه پرسید: «چی بخورم تا دوباره همان گاو بشوم که بودم؟» خرس و فیل داد کشیدند: «هیچی. فقط مهربان باش» (طاقدیس، ۱۳۹۵: ۴-۶ و ۱۰-۱۲).

#### ۱.۳.۴. ساختار خرد

این متن، با استفاده از تقابل بین دو مفهوم بزرگ در تضاد با کوچک شخصیت‌ها را در دو قطب مخالف قرار داده است. بزرگی به معنای برتری قوای جسمانی، به صاحب آن ویژگی مؤلفه [+قدرت] را اعطا می‌کند. بزرگ با مفاهیمی با بار منفی همچون بی‌ادب، بی‌رحم و ترسناک در یک مقوله قرار گرفته و از طریق تکرار برجسته شده است. ماع کشیدن به معنای فریادزدن مؤلفه‌ای متنی است که اعمال قدرت کلامی از سوی گاو بزرگ را به نمایش گذاشته است. فعل لگدزدن نیز گاو بزرگ را کنشگری معرفی می‌کند که رفتاری بی‌ادبانه یا ظالمانه دارد. ترس واژه‌ای است که در متن تکرار و برجسته شده است. ترس ایجاد شده در شخصیت‌های ضعیف، برای شخصیت قوی سلطه ایجاد کرده است. با افزایش قدرت کنشگر، مؤلفه‌های منفی شخصیتی وی بیشتر می‌شود تا آنجا که شخصیت‌های دیگر حتی جرات نمی‌کنند به او نزدیک شوند و گاو بزرگ تنها می‌ماند. تنهایی در متن تکرار و برجسته شده است. این مفهوم که بار معنایی منفی دارد و با مؤلفه‌ی [+غصه خوردن] در یک مقوله جای می‌گیرد، به‌عنوان نتیجه سلطه‌گری معرفی شده است.

#### ۲.۳.۴. ساختار کلان

بافت موقعیتی داستان، مزرعه یا جنگلی است که حیوانات عظیم‌الجثه (گاو، فیل و خرس) در آن زندگی می‌کنند. با این حال یکی از کنشگران (گاو بزرگ) از سایر هم‌نوعان خود بزرگتر و قدرتمندتر است. به عبارت دیگر، مؤلفه‌ی [+بزرگ] ویژگی [+قدرت] را به یکی از کنشگران اعطا کرده است. از آنجا که ویژگی قدرت او را در مقایسه با هم‌نوعانش در موقعیت نابرابر قرار داده و سلطه ایجاد کرده، آن‌ها را می‌ترساند و به آن‌ها آزار می‌رساند. او تصمیم می‌گیرد باز هم بزرگتر بشود تا قدرت بیشتری پیدا کند و با خوردن خوراکی‌های مختلف به آرزویش می‌رسد. گاوهای کوچک‌تر که حالا ترسشان از گاو

بزرگ بیشتر هم شده، او را تنها می‌گذارند. حتی حیوانات قدرتمندی همچون فیل و خرس نیز دیگر جرأت نمی‌کنند به او نزدیک شوند. گاو بزرگ تنها می‌ماند. بعد از مدتی دلش برای گاوهای دیگر تنگ می‌شود و تصمیم می‌گیرد به شکل اول خود برگردد. خرس و فیل به او می‌گویند حتی با وجود بزرگی، همین که قدری مهربان باشد، دوباره از سوی جمع پذیرفته می‌شود. تنها متغیری که در این متن به‌عنوان مؤلفه‌ی اعطاکننده‌ی قدرت مطرح شده، بزرگی در تقابل با کوچکی بوده است. اگرچه این مؤلفه با مفهوم قدرت رابطه دارد و معانی ضمنی ترس و آزار را می‌رساند، اما با مؤلفه‌ی مهربانی در تعارض قرار نگرفته است. خرس و فیل هم حیواناتی بزرگ هستند که مهربانی آن‌ها را در روابط اجتماعی موفق کرده است. به‌عبارت دیگر، آنچه مؤلفه‌ی بزرگ را با مؤلفه‌هایی با بار منفی (مانند ترس) در یک طبقه قرار می‌دهد، سوءاستفاده از قدرتی است که به یکی از کنشگران اعطا می‌کند. شخصیت بزرگ که از قدرت خود سوءاستفاده کرده و هنجارها را رعایت نمی‌کند در اقلیت قرار می‌گیرد، اما حیوانات بزرگ دیگر، قدرت خود را کنترل و تعاملات اجتماعی را به‌گونه‌ای برقرار می‌کنند که از سوی گروه پذیرفته شوند. بزرگی مؤلفه‌ای است که در این متن توازن قدرت را بر هم زده و به یکی از کنشگران قدرت و سلطه داده است. نویسنده با قراردادن کنشگران در دو قطب مخالف، کنشگرانی را که از قدرت خود سوءاستفاده می‌کنند در تقابل با کنشگرانی قرار داده است که یا قدرتی ندارند و یا قدرت خود را کنترل می‌کنند. کنشگران گروه اول محکوم به تنهایی بوده، از اجتماع طرد می‌شوند و در اقلیت قرار می‌گیرند.

#### ۴.۴. متن ۴: سارای مهربان

سارا حسابی عصبانی شده بود. گفت: «مگه نمی‌گویم خورشید را نگاه نکن؟ چرا به حرفم گوش نمی‌کنی؟» بعد عروسک را برداشت و با انگشت به‌زور یک چشمش را بست. سارا با خودش گفت: «چقدر زورم زیاد شده. فکر کنم زورم به خورشید هم برسد...»...دیگه شب شده بود. دل سارا گرفته بود. نمی‌دانست حالا عروسکش با یک چشم راست راستی

دنیا را چه جوری می‌بیند؟ دیگر طاقت نیاورد. دوید و عروسکش را بغل کرد. (گفت): «تو را به خدا چشمت را وا کن. دیگر به تو زور نمی‌گویم. قول می‌دهم». سارا گریه‌اش گرفت و دانه‌های اشک یکی‌یکی از چشم‌هایش سر خوردند پایین (تیوریان، ۱۳۹۳: ۷-۱۰ و ۲۵).

#### ۱.۴.۴. ساختار خرد

نویسنده با استفاده از راهبرد مقوله‌بندی، مؤلفه [+جانداری] را با مؤلفه‌های [+کلام، +مالکیت، +سلطه] در یک مقوله جای داده است. کلمه‌ی زور به معنای قدرت در متن تکرار و برجسته شده است. کنشگر صاحب قدرت عصبانی می‌شود، در کلام خود از کنش‌های امری استفاده می‌کند و برای اجرایی کردن فرمان، از قدرت خود سوءاستفاده می‌کند. نتیجه‌ی اعمال زور بر کنشگر ضعیف، آسیب‌رساندن به وی است و نویسنده با استفاده از راهبرد مظلوم‌نمایی، آسیب واردشده به عروسک را برجسته کرده است. همچنین با به‌کارگیری راهبرد همدردی و تغییر در بافت موقعیتی، کودک را در موقعیت تنهایی و پشیمانی قرار می‌دهد، به‌طوری که کنش‌های کلامی او از کنش امری تغییر کرده و به کنش‌های بیان احساس و تعهدآور تبدیل می‌شود. کودک برای جبران اشتباهی که مرتکب شده قسم می‌خورد، قول می‌دهد و گریه می‌کند.

#### ۲.۴.۴. ساختار کلان

بافت موقعیتی این داستان خانه‌ای است که یک کودک به‌همراه عروسکش در آن مشغول بازی هستند. دو کنشگر کودک و عروسک در دو قطب مخالف یکدیگر قرار دارند. کودک به‌دلیل برخورداری از مؤلفه‌های جانداری و مالکیت بر دیگری تسلط یافته و کنش‌های کلامی او نشانگر برتری است. دستوردادن و توسل به‌زور برای اجرای فرمان از ویژگی‌های کودک است که در قطب منفی قرار دارد. شخصیت بی‌جان نه‌تنها قادر به اجرای دستور نیست، توانایی برقراری ارتباط کلامی را نیز ندارد. بنابراین، تعاملی بین دو شخصیت صورت نمی‌گیرد و گفتگوها یک‌جانبه است. کودک به‌عنوان نماینده‌ی صاحبان قدرت در مقابل عروسک قرار گرفته که نمی‌تواند در برابر اعمال سلطه مقاومت کند. به‌عبارت

دیگر، نویسنده، عروسک را به‌عنوان نماینده‌ی افراد ضعیف جامعه تلقی کرده که کنشگرانی منفعل هستند و صاحبان قدرت و سلطه کلام آن‌ها را نمی‌شنوند. کودک ناتوانی عروسک در اجرای دستور صادرشده را نافرمانی تلقی کرده و عصبانی می‌شود. او به زور یکی از چشم‌های عروسک را می‌بندد. عروسک ناتوان از هرگونه مقابله، در برابر زور تسلیم می‌شود. عروسک که در قطب مثبت داستان قرار دارد، در نتیجه خشونت کودک آسیب می‌بیند و دیگر نمی‌تواند با او بازی کند. کودک که تنها مانده، پشیمان می‌شود و قول می‌دهد که دیگر زور نگوید. مؤلفه‌هایی که به یکی از کنشگران قدرت اعطا کرده، جاننداری و مالکیت است.

#### ۵.۴. متن ۵: گربه و پلنگ

گربه گفت: «نمی‌آیم. تو حق نداری به من دستور بدهی. اصلاً من تو را نمی‌شناسم». و پا به فرار گذاشت. پلنگ جوان هم دنبالش دوید و بعد از مدتی تعقیب و گریز گربه را گرفت. گربه در زیر پنجه‌های نیرومند پلنگ به التماس افتاد و گفت: «گربه‌ی بزرگ من را آزاد کن...» پلنگ جوان گفت: «بی‌خود التماس نکن...» اصرارهای گربه هیچ فایده‌ای نکرد و پلنگ جوان گربه را همراهش برد و تهدیدش کرد که اگر یک‌بار دیگر فرار کند، به سختی تنبیه‌اش می‌کند. گربه جلوی پلنگ جوان به راه افتاد و در دل گفت: «بین چطور گرفتار این گربه‌ی گنده و بی‌عقل شدم» (محمدی، ۱۳۹۴: ۱۴-۱۷).

#### ۱.۵.۴. ساختار خرد

دو کنشگری که در این تعامل حضور دارند متعلق به یک مقوله‌ی معنایی هستند. گربه و پلنگ هر دو زیرگروه گربه‌سانان قرار دارند و مؤلفه‌ی [±بزرگی] آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند. بزرگی به کنشگر با این مؤلفه، ویژگی [±نیرومند] را اعطا می‌کند که باعث ایجاد سلطه بر کنشگر دیگر می‌شود. به‌عبارت دیگر، کنشگران با استفاده از راهبردهای طبقه‌بندی و مقایسه از یکدیگر متمایز شده‌اند. از طرفی، در مؤلفه‌ی [±جوان] که با مؤلفه‌ی [±نیرومند] ارتباط دارد، معنای ضمنی بی‌تجربه و نادان نیز مستتر است و کنشگر

با ویژگی‌های [جوان، نیرومند] در مقوله‌ی معنایی [+نادان] طبقه‌بندی شده و قطب منفی را ایجاد کرده است. کنشگر قدرتمند اهل مذاکره و تعامل نیست و از قدرت خود سوءاستفاده می‌کند. پلنگ برای اجرای دستورات خود که از سر نادانی صادر شده‌اند، به تهدید و زور متوسل می‌شود. با وجود این کنشگر دوم (گربه) که در مؤلفه‌های [+جوان، +نادان] با کنشگر اول متفاوت است، به دلیل سن و تجربه بیشتر از پذیرش زور سر باز می‌زند و سلطه‌ی کنشگر مقابل را نابه‌جا تلقی می‌کند. اگرچه ظاهراً فرار گربه برای اجرانکردن فرمان نابه‌جای پلنگ با شکست مواجه می‌شود و پلنگ بر او غلبه پیدا می‌کند، باز هم برتری پلنگ را نمی‌پذیرد و او را «گربه‌ی گنده و بی‌عقل» توصیف می‌کند. افزودن دو صفت با بار معنایی منفی یعنی «گنده» و «بی‌عقل» به گربه نشان می‌دهد که کنشگر زیر سلطه، پلنگ را برتر از خود نمی‌پندارد، اما جرأت ندارد این توصیف را به زبان بیاورد. در عوض به التماس می‌افتد و برای تملق‌گفتن، پلنگ را «گربه بزرگ» خطاب می‌کند که راهبردی سودجویانه است. به عبارت دیگر، گربه در موقعیت‌های متفاوت از راهبردهای نام‌دهی و مقایسه در تعاملات خود استفاده کرده است. همچنین، نویسنده در مرحله‌ی دوم تعامل، از راهبردهای قطب‌بندی و مقوله‌بندی بهره برده تا موازنه‌ی قدرت را در بین طرفین تعامل بر هم بزند و نابرابری ایجاد کند.

#### ۲.۵.۴. ساختار کلان

در این متن، تعاملی روایت شده است که توزیع قدرت بین کنشگران را در دو مرحله به شکل‌های متفاوت بیان می‌کند. در مرحله‌ی اول، علی‌رغم برتری یکی از کنشگران (پلنگ) به لحاظ قدرت جسمانی، کنش‌های کلامی طرف مقابل (گربه) وجود هیچ‌گونه احترام ناشی از ترسی را بازتاب نمی‌دهد. به کاربردن ضمیر دوم شخص مفرد در دو جمله‌ی نقل‌شده از زبان گربه نشان می‌دهد که خود را در جایگاهی برابر با پلنگ می‌داند. اینکه گربه خود را ملزم به اجرای دستور صادرشده از سوی پلنگ نمی‌داند، نشان می‌دهد که صادرکننده‌ی دستور توان منظوری ندارد و قدرت وی به رسمیت شناخته نمی‌شود. گریختن گربه نشان می‌دهد که از نیرومندی ظاهری طرف تعاملش آگاه بوده، اما به دلیل

جوانی و نادانی پلنگ حاضر نیست سلطه وی را بر خود بپذیرد و از او اطاعت کند. بافت موقعیتی تغییر می‌کند و گربه زیر پنجه‌های نیرومند پلنگ گرفتار می‌شود، وی با تغییر در کنش‌های کلامی تظاهر می‌کند سلطه‌ی طرف مقابل را پذیرفته است. پلنگ که بر گربه سلطه پیدا کرده، برای اعمال قدرت دستوری داده و گربه را به تنبیه تهدید می‌کند. گربه ناگزیر ملزم به اجرای دستور می‌شود، اما همچنان خود را فرودست نمی‌پندارد، زیرا به نادانی پلنگ باور دارد. باین حال، توازن قدرت بر هم خورده و فرد به سلطه‌درآمده در قطب مخالف سلطه‌گر قرار گرفته است و فرد سلطه‌گر که مؤلفه‌های جوانی و بزرگی را دارد، در قطب منفی قرار می‌گیرد. براساس کنش‌های کلامی بین کنشگران، دو مفهوم جوانی و نادانی باعث شده‌اند که فرد با چنین ویژگی‌هایی قدرتمند تلقی نشود. در این متن مؤلفه‌ی بزرگی به یکی از طرفین تعامل، قدرت اعطا کرده و مؤلفه‌ی سن نیز در خنثی کردن سلطه‌ی حاصل از بزرگی و نیرومندی نقش داشته است.

##### ۵. نتیجه‌گیری

بررسی ساختارهای خرد و کلان گفتمان و راهبردهایی که نویسندگان برای سازمان‌دهی تعامل بین کنشگران از آن‌ها بهره برده‌اند، به تحلیل گر الگوهای ذهنی را می‌نمایاند که اساس شکل‌دهی و پیکربندی گفتمان هستند. در تمامی متون بررسی شده، از راهبرد قطب‌بندی برای ایجاد موقعیت‌های نابرابر استفاده شده و دو قطب مخالف به لحاظ برخورداری از قدرت کنش‌های کلامی متفاوتی داشته‌اند. صاحبان قدرت که قطب غیرخودی را تشکیل داده‌اند، به دلیل برخورداری از مؤلفه‌های بزرگی یا مالکیت به کنشگران دیگر سلطه پیدا کرده‌اند. کنش‌های این گروه، خودخواهانه، خشونت‌آمیز، هنجارگریزانه، آزاردهنده و ظالمانه است. صدای آن‌ها غالب است، اما به لحاظ تعداد در اقلیت قرار دارند. در مقابل، اقشار ضعیف (قطب خودی) اکثریت را تشکیل می‌دهند. آن‌ها از سوی صاحبان قدرت ترس و وحشت را تجربه می‌کنند، آزار می‌بینند و مظلوم واقع می‌شوند. کنش‌های آن‌ها مؤدبانه، دیگرخواهانه و براساس هنجارهای جامعه است.



صدای آن‌ها آهسته یا خاموش است و از سوی صاحبان قدرت شنیده نمی‌شود. در بیشتر موقعیت‌ها، فرودستان در برابر اعمال قدرت فرادستان عملکردی منفعلانه دارند و به دلیل ترس هیچ‌گونه مقابله‌ی کلامی یا غیرکلامی نشان نمی‌دهند؛ در مقابل، آن‌ها با طردکردن صاحبان قدرت و ایجاد همبستگی بین گروه خودی بر قدرتمندان غلبه پیدا می‌کنند. سرنوشت قدرتمندان تنهایی و پشیمانی است. حتی کنشگرانی که با قدرتمندان تعامل داشته‌اند نیز از سوی صاحبان قدرت آزار می‌بینند و به اشتباه خود پی می‌برند. نکته‌ی درخور توجه این است که قهرمان‌سازی با بهره‌گیری از قدرت‌های کلیشه‌ای همچون هوش و شجاعت به حاشیه رانده شده و می‌توان گفت متون بررسی‌شده به لحاظ بازتاب روابط قدرت بین کنشگران داستانی از الگوی تکرارشونده زیر پیروی می‌کردند:

قطب غیرخودی [اقلیت، قدرتمند (سوءاستفاده از قدرت)، سلطه‌گر و ظالم (خشونت کلامی و غیرکلامی)، صدای غالب، ضداجتماع (هنجارشکن و قانون‌گریز)، طردشده از اجتماع، تنها و (در برخی نمونه‌ها) پشیمان] در تقابل با قطب خودی [اکثریت، ضعیف (یا دارای قدرت کنترل‌شده)، زیر سلطه و مظلوم (وحشت‌زده، آسیب‌دیده)، صدای آهسته یا خاموش، دارای روابط اجتماعی مطلوب، عضویت در گروه] قرار می‌گیرند. بر این اساس، الگوی ذهنی ارائه‌شده از اعمال قدرت و سلطه در داستان‌های بررسی‌شده را می‌توان اینگونه نشان داد:

بزرگی یا مالکیت < سوءاستفاده از قدرت < سلطه < خشونت (کلامی / غیرکلامی) < طرد از اجتماع < تنهایی، شکست، پشیمانی.

کلان ساختاری که در تولید متون داستانی نقش داشته، قدرت را با مفهوم ظلم مرتبط در نظر گرفته و کنشگران را به لحاظ برخورداری از این مؤلفه‌ی معنایی در دو گروه ظالم و مظلوم طبقه‌بندی کرده است. از آنجاکه درباره‌ی صاحبان قدرت پیش‌داوری وجود دارد، نمونه‌ی اعلای کنشگران این گروه با مؤلفه‌های منفی [+خشن، +تهدیدکننده، +هنجارگریز، +آزاررسان، +ترسناک، +سلطه‌گر، +نادان] مشخص شده‌اند. در این متون، قدرت‌های فردی و ظاهری محکوم به نابودی و قدرتمندی در تعامل، ادب، دانایی و رعایت

هنجارهای جامعه معرفی شده است. این برداشت از مفهوم قدرت در داستان‌های کودکانه از یک طرف می‌تواند به‌عنوان بازتاب هنجارها و ارزش‌های جامعه‌ای تفسیر شود که متون در آن تولید شده است. از سویی دیگر، می‌توان چنین تفسیر کرد که به‌منظور تأثیرگذاری بر ذهن مخاطبان کودک و کنترل رفتار اجتماعی وی نوعی واقعیت‌گریزی و ایده‌آل‌گرایی در این متون وجود داشته است. به‌عبارت دیگر، اگرچه سلسله‌مراتب قدرت بر کنش‌های کلامی و غیرکلامی شخصیت‌های داستانی تأثیرگذار بوده، اما نویسندگان متأثر از اهداف تربیتی سعی داشته‌اند روابط مطلوب بین افراد جامعه را در داستان‌ها منعکس کنند. نتایج نشان می‌دهد که در تولید متون داستانی برای کودکان با تبعیت از کلیشه‌های آموزشی و تربیتی روابط تعدیل می‌شوند، نویسندگان از ذکر واقعیت‌ها طفره می‌روند و راهکاری عملی برای مقابله با سلطه به مخاطبان خود ارائه نمی‌دهند. یافته‌ها نشان داد که در داستان‌های بررسی شده، مؤلفه‌ی قدرت با دو مؤلفه‌ی بزرگی و مالکیت رابطه دارد، اما با جنسیت ارتباطی نداشته و شخصیت‌های داستانی به‌جز یک نمونه (سارا) در سایر داستان‌ها به‌لحاظ جنسیتی خنثی بوده‌اند. به‌عبارت دیگر، نتایج این پژوهش با پژوهش‌های لیهتونن، نیر و تألیف، پورگیو و رحمانی که جنسیت را بر روابط قدرت موثر می‌دانند، همسویی ندارد. همچنین، برخلاف نتایج حاصل از پژوهش بی‌نظیر، در داستان‌های بررسی شده اهداف مجازاتی متوجه افراد فرودست نشده، بلکه بر قدرتمندان اعمال شده است.

آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۹۴). *زیان‌شناسی کاربردی*. تهران: علمی.

بی‌نظیر، نگین. (۱۳۹۷). «گفتمان قدرت و سازوکارهای تکنولوژی انضباطی: مطالعه‌ی

موردی قصه‌های مجید». *مطالعات ادبیات کودک*، سال ۹، پیاپی ۱۷، صص ۲۱-۴۸.

پورگیو، فریده؛ ذکاوت، مسیح. (۱۳۸۹). بررسی نقش‌های جنسیتی در «خاله‌سوسکه».

*مطالعات ادبیات کودک*، سال ۱، شماره ۲، صص ۲۷-۴۳.

تیموریان، آناهیتا. (۱۳۹۳). *سارای مهربان*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

رحمانی، حسین. (۱۳۹۳). «نگاهی به قدرت و جنسیت از منظر ادب و بی‌ادبی در رمان‌های نوجوانان فارسی‌زبان». *زبان و زبان‌شناسی*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۲۰، صص ۳۱-۵۶.

طاق‌دیس، سوسن. (۱۳۹۵). *گاو بزرگ بزرگ*. تهران: مدرسه.

علی‌پور، پروین. (۱۳۹۱). *کوچولوی مهربان*. تهران: مدرسه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۵). *تولدی دوباره*. تهران: مدرسه.

محمدی، محمدهادی. (۱۳۹۴). *گرچه و پلنگ*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

محمودی‌تازه‌کند، فاطمه. (۱۳۹۱). «گفتمان، قدرت و زبان در قصه‌های بهرنگی از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین». *نقد ادبی*، سال ۵، شماره‌ی ۱۷، صص ۱۷۵-۱۹۱.

Beeman, O. W. (1986). *Language, Status and Power in Iran Advances in Semiotics*, Indiana University Press, Bloomington.

Faiclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis*, Longman, London and New York.

Faiclough, N. (2001). *Language and Power (second Edition)*, England, Pearson Education Limited.

Habermas, J. (1988). *On the logic of the social sciences*, translated by Shierry Weber, N. and A. S. Jerry, Massachusetts Institute of Technology, Maple Vale, US.

Johnstone, B. (2008). *Discourse Analysis (second Edition)*, Blackwell Publishing, UK.

Lehtonen, S. (2007). *Feminist Critical discourse analysis and children's fantasy fiction – modelling a new approach*, www.researchgate.net

Nair, R. and R, Talif. (2010). lexical choices and the construction of gender in Malaysian children's literature, *Kajian Malaysia*, 28(2):137-159.

Van Dijk, T. A. (2000). Ideology and discourse: a multidisciplinary introduction. In Giles, H. and R. P. Robinson (ed), *Handbook of social psychology and language*, (163-183), Chichester. Wiley.

- Van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and power*, New York, Palgrave/Macmillan.
- Van Dijk, T. A. (2015). Critical Discourse Analysis, In D. Tannen, H. Hamilton, & D. Schiffrin (Eds.), *Handbook of Discourse Analysis. Second Edition*. (1, 466-485). Chichester: Wiley Blackwell.
- Wodak, R. (1989). Introduction, in R. Wodak (ed.), *Language, Power and Ideology*, (i-ix), Amsterdam, John Benjamins.
- Wodak, R. & Meyer, M. (2009). *Critical Discourse Analysis: History, Agenda, Theory, and Methodology*, [www.researchgate.net](http://www.researchgate.net)

